

بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد در زبان فارسی: رویکردی شناختی

راحله گندمکار

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی

چکیده

رویکرد زبان‌شناسی شناختی، که از درون مکتب صورت‌گرایی در دهه ۱۹۷۰ جوانه زد، شامل چندین نظریه است که از اصول و مبانی مشترکی برخوردارند. معنی‌شناسان شناختی، همچون لیکاف، درک معانی و مفاهیم را از طریق شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری در ذهن، امکان‌پذیر می‌دانند و معتقدند که این تجسم ذهنی در ساخت‌های زبانی انسان منعکس می‌شود. با بررسی ۱۷۶ فعل مرکب اندام‌بنیاد در زبان فارسی، که برمبنای نگرش دبیرمقدم (۱۳۸۴) گردآوری شده‌اند، چنین به نظر می‌رسد که هرچند نقش هسته معنایی افعال مرکب در شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری قابل تأیید است، و در واقع، می‌توان عامل اصلی شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری را «هسته معنایی» افعال مرکب دانست، اما رویکرد معنی‌شناسی شناختی در توجیه معنایی تمامی افعال مرکب، آن‌هم از طریق به‌دست‌دادن طرح‌واره‌های تصویری، از کارایی لازم و مطلوب برخوردار نیست.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی، زبان‌شناسی شناختی، طرح‌واره تصویری، فعل مرکب، اندام‌واژه.

۱. مقدمه

رویکرد زبان‌شناسی شناختی می‌کوشد تا با تکیه بر «معنی» و «کاربرد» زبانی، ماهیت زبان بشر را دریابد. اصطلاح «معنی‌شناسی شناختی»، که نخستین بار از سوی لیکاف^۱ در سال ۱۹۸۷ مطرح شد، باب جدیدی را در مطالعه زبان و معنی زبانی باز کرد. معنی‌شناسان شناختی با تکیه بر توانایی شناختی انسان، تجربیات جسمانی و حسی روزمره وی را عامل اصلی درک مفاهیم انتزاعی و ذهنی می‌دانند و معتقدند این ادراک از طریق شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری در ذهن امکان‌پذیر است. در واقع، این جسم و توانایی‌های جسمانی انسان است که نوع، میزان و محدوده تجربه او را تعیین می‌کند و ما تنها در مورد آنچه توانسته‌ایم از جهان بیرون انتزاع و مفهوم‌سازی کنیم قادر به سخن‌گفتن هستیم (ایوانز^۲ و گرین^۳، ۲۰۰۶: ۶۸-۶۵). «طرح‌واره حرکتی»^۴ از جمله نخستین طرح‌واره‌هایی بود که از سوی معنی‌شناسان شناختی‌ای نظیر جانسون ارائه و به‌عنوان الگو و تصویری از فعالیت‌های ذهنی انسان معرفی شد. طرح‌واره‌ها ساخت‌هایی پویا هستند که تجربه و شناخت را سامان می‌دهند. در رویکرد شناختی، «قدرت»^۵ به‌عنوان یکی از اصول گشتالتی^۶ مهم و تأثیرگذار در ارائه معنی، عامل مهمی در شکل‌گیری طرح‌واره‌ها به حساب می‌آید (جانسون^۷، ۱۹۸۷: ۵۶-۲۸ و ۷۲). نگرش معنی‌شناسان شناختی به «معنی» را می‌توان نگرشی باز‌نمودی دانست. یعنی مطالعه و بررسی معنی به‌گونه‌ای که انسان آن را به‌کار می‌برد و درک می‌کند. بنابراین، در این رویکرد تمایزی میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی وجود ندارد. (صفوی، ۱۳۷۹: ۳۶۴-۳۶۳).

آنچه در نوشته حاضر کانون توجه قرار گرفته است، بررسی کارآمدی رویکرد زبان‌شناسی شناختی در توجیه معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد در زبان فارسی است. برای این منظور، پس از معرفی روش اتخاذشده در گردآوری داده‌های مقاله حاضر، به‌سراغ طرح ملاحظات نظری خواهیم رفت و در گام بعد، به توصیف و تحلیل داده‌ها خواهیم پرداخت و در نهایت، از مباحث مطرح‌شده نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

-
1. G. Lakoff
 2. V. Evans
 3. M. Green
 4. path schema
 5. force
 6. gestalt principles
 7. M. Johnson

۲. روش‌شناسی

فعل مرکب اندام‌بنیاد فعلی است که نام یکی از اعضای بدن در شکل‌گیری آن دخالت دارد. این اندام‌واژه‌ها، به ترتیب حروف الفبای فارسی، عبارتند از ابرو، انگشت، بینی (دماغ)، پا، پشت، پنجه، جگر، چانه، چشم، دست، دل، دندان، دهان، رو، زبان، سر، سینه، شکم، فک، قوز، کمر، گردن، گوش، لب، میچ، مشت، مو و ناخن. در این میان، نام تعدادی از اندام‌واژه‌ها، که مجموعه‌ای از دشواژه‌ها را تشکیل می‌دهند، به دو دلیل آورده نشده است. نخست این که طرح این داده‌ها در قالب مقاله علمی توجیه‌پذیر نبود و دیگر این که رفتار زبانی آن‌ها با رفتار زبانی اندام‌واژه‌های دیگری که در این جا مطرح شده‌اند، تفاوتی نداشت. افعال مرکب این مقاله براساس ششم زبانی نگارنده و با استفاده از جدیدترین فرهنگ معاصر فارسی، فرهنگ سخن (انوری، ۱۳۸۱)، جمع‌آوری شده‌اند. افزون‌براین، آنچه در این مقاله به‌عنوان فعل مرکب مطرح شده، هم‌سو با رویکردی است که دبیرمقدم (۱۳۸۴) اتخاذ کرده است. بر مبنای این نگرش، دو فرایند واژه‌سازی کلی در تشکیل فعل مرکب، در زبان فارسی، دخالت دارند که عبارتند از «ترکیب»^۱ و «انضمام»^۲. دبیرمقدم معتقد است «فعل مرکب به فعلی اطلاق می‌شود که ساختمان واژی آن بسیط نیست بلکه از پیوند یک سازه غیرفعلی هم‌چون اسم، صفت، اسم مفعول، گروه حرف اضافه‌ای، یا قید با یک سازه فعلی تشکیل شده است» (دبیرمقدم، ۱۳۸۴: ۱۵۰). تشکیل فعل مرکب نتیجه عملکرد یک فرایند ساخت‌واژی است، زیرا در جریان این فرایند بین دو سازه‌ای که عمدتاً مستقل‌اند، پیوند به‌وجود می‌آید و یک واژه مرکب شکل می‌گیرد. از جمله افعال مرکبی که از طریق فرایند ترکیب به‌وجود می‌آیند، می‌توان به «دلخوربودن»، «تهدیدکردن»، و «به‌دنیا آمدن» اشاره کرد، و در میان فعل‌های مرکبی، که از طریق انضمام ساخته می‌شوند، می‌توان از «زمین خوردن» و «زمین نشستن» نام برد (همان، ۱۷۸-۱۶۹).

به این ترتیب، تعداد زیادی فعل مرکب به‌دست داده شدند، اما همان‌طور که پیشتر ذکر شد، با توجه به تمرکز نوشته حاضر بر آن دسته از افعالی، که در بردارنده نام یکی از اعضای بدن‌اند، در نهایت فقط ۱۷۶ فعل مرکب اندام‌بنیاد در زبان فارسی انتخاب شدند و مورد بررسی قرار گرفتند، که از آن میان می‌توان به نمونه‌هایی نظیر «انگشت‌زدن»، «پشت‌کردن»،

1. combination
2. incorporation

«پنجه‌انداختن»، «دست کردن»، «دل داشتن»، «ازدهان‌افتادن»، «به‌دندان کشیدن»، «روگرفتن»، «اززبان‌افتادن»، «سررفتن»، «ازسینه‌گرفتن»، «شکم‌دادن»، «فک‌زدن»، «قوز کردن»، «کمرزدن»، «برگردن‌انداختن»، «گوش کردن»، «لب‌زدن»، «مچ‌انداختن»، «مشت خوردن»، «موبرداشتن» و «ناخن‌زدن» اشاره کرد.

۳. ملاحظات نظری

از جمله مفاهیمی که در قالب مشخصه جدایی‌ناپذیر زبان انسان، در رویکرد شناختی، پذیرفته شده است، استعاره و ویژگی استعاری ساخت‌های زبان است. در این رویکرد، استعاره منحصر به زبان شعر و ادب نیست، بلکه ویژگی اساسی زبان روزمره و ابزار مورد استفاده تمامی سخن‌گویان است (لی^۱، ۲۰۰۱: ۷-۶). شکل‌گیری استعاره بر مبنای تجربیات جسمانی انسان صورت می‌پذیرد، به این معنی که انسان آن‌چه را از طریق جسم خود و به صورت عینی یا حسی تجربه می‌کند، می‌تواند به صورت انتزاعی و استعاری نیز درک کند. این واقعیت را می‌توان در کاربرد بسیاری از صورت‌های زبانی در موقعیت‌های مختلف دید:

(۱) از خوشحالی دارم پرواز می‌کنم.

(۲) بعد از مرگ مادرش دیگه رو نیومد.

«خوشحالی» و «غم» از جمله حوزه‌های مفهومی هستند که به صورت استعاره‌های فضایی قابل بیان‌اند. سویتسر^۲ (۱۹۹۰، نقل در صفوی ۱۳۷۹) معتقد است که گاه با استفاده از واژه‌های مربوط به اعضای بدن، برخی مفاهیم انتزاعی را بیان می‌کنیم و از این طریق کاربرد استعاری این واژه باعث چندمعنایی شدن آن می‌شود، مثل «گوش‌دادن» یا «گوش کردن» به جای «درک کردن» یا «توجه کردن» در جمله^۳ (صفوی، ۱۳۷۹: ۳۷۰ و ۳۷۲).

(۳) گوش کردی چی گفتم؟

1. D. Lee

2. E. E. Sweetser

بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد ...

از استعاره زیر عنوان عالی‌ترین نوع تشبیه یاد می‌شود و آن‌چه زیر عنوان تشبیه در فن بیان مطرح شده است، در قالب جمله‌ای، که «جمله تشبیهی» نام دارد، ظاهر می‌شود. این جمله متشکل از چهار جزء است که عبارتند از «مشبه»، «ادات تشبیه»، «مشبه به» و «وجه شبه» که نمود آن‌ها را می‌توان در جمله‌ای مانند نمونه ۴ مشاهده کرد (همان. ۲۶۴).

۴) رضا مثل نی‌قلیون لاغر است.

در جمله ۴ «رضا» مشبه است، زیرا به چیزی تشبیه شده است. واژه «مثل» ادات تشبیه است، یعنی واحدی است که شباهت میان دو چیز را نشان می‌دهد. «نی‌قلیون» را مشبه به می‌نامیم، زیرا مشبه را به آن تشبیه کرده‌ایم و «لاغر بودن»، وجه شبه محسوب می‌شود، که نماینده نوع شباهت میان مشبه و مشبه به است. جمله ۴ از نوع «تشبیه مفصل» است، زیرا هرچهار جزء جمله تشبیهی کامل را داراست. اکنون جمله ۵ را در نظر بگیرید:

۵) تو شماره‌تلفن نی‌قلیون رو داری؟

همان‌طور که مشاهده می‌شود در این جمله تمامی اجزای جمله تشبیهی، به‌جز «مشبه به»، حذف شده‌اند. در این حالت با «استعاره» سروکار داریم. واژه «نی‌قلیون» ضمن حفظ معنی و مفهوم خود، مفهوم دیگری هم پیدا کرده است که همان «رضا» است. این مفهوم «نی‌قلیون» تنها برای افرادی در معنی «رضا» به کار می‌رود که اولاً «رضا» را بشناسند و ثانیاً جمله تشبیهی ۵ را از پیش بدانند (همان. ۲۶۸-۲۶۷). در این جمله، «نی‌قلیون»، به‌کنایه از «لاغر بودن»، به‌دلیل ظاهر لاغر و کشیده «رضا» به او نسبت داده شده است و این کاربرد استعاری، آن‌قدر به کار گرفته شده، که گویی «نی‌قلیون» نامی برای «رضا» است. بسیاری از داده‌های مورد بررسی در این نوشته، مانند «از چشم‌افتادن»، «از پاافتادن»، و «به‌دل‌افتادن» معنی استعاری دارند.

دانش ما، در مورد جهان اطرافمان، به شکل طرح‌واره‌های مختلف در ذهن‌مان نگهداری می‌شود. این مطلب زیر عنوان نظریه طرح‌واره‌ای^۱ برای نخستین بار از سوی بارتلت^۲ مطرح شد. به اعتقاد وی هر طرح‌واره مجموعه‌ای از مشخصه‌های مرتبط به هم است که ما در مورد شیء یا پدیده‌ای در جهان خارج متصور می‌شویم (فیلد^۳، ۲۰۰۳: ۳۹). ما در مقام نوعی موجود زنده، که در این دنیا زندگی می‌کنیم، از طریق فعالیت‌های روزمره خود، تجربیات گوناگون و متنوعی کسب می‌کنیم، که هر یک به گونه‌ای منجر به شکل‌گیری مفاهیم متعددی در ذهن‌مان می‌شود. همین تجربه‌ها امکان درک موضوعات انتزاعی را برایمان فراهم می‌کنند. فعالیت‌ها و رفتارهای روزمره، ارتباطات و تعاملات اجتماعی و حرکات فیزیکی و جسمانی و گاه عاطفی و حسی باعث شکل‌گیری الگوهایی در ذهن می‌شوند که جانسون (۱۹۸۷: XIX) به تبعیت از بارتلت آن‌ها را «طرح‌واره‌های تصویری» می‌نامد. این الگوهای پویا، نمودی از تجارب حسی و حرکتی انسان‌اند و به همین دلیل «تصوری» شده‌اند. این طرح‌واره‌ها همگی انتزاعی‌اند و از آن‌جا که از ساخت معنایی و استعاری خاص خود برخوردارند، نمی‌توان آن‌ها را گزاره تلقی کرد، زیرا گزاره‌ها ماهیت شناختی ذهن را نشان نمی‌دهند. البته می‌توان طرح‌واره‌های تصویری را گزاره‌هایی دانست که بر مبنای تجربه قیاسی یا ادراک شکل گرفته‌اند، دائمی و قابل ارجاع‌اند و ساخت درونی خود را دارند. همین ماهیت انتزاعی باعث می‌شود که به لحاظ نوع درک، تصور و تعدد آن‌ها محدودیتی وجود نداشته باشد و نیز به همین علت است که نمی‌توان تعریف مشخصی از آن‌ها ارائه داد. معروف‌ترین طرح‌واره‌های تصویری معرفی شده از سوی جانسون (۱۹۸۷: ۶۵ - ۱۳۹) عبارتند از «طرح‌واره‌های حجمی»، «طرح‌واره‌های حرکتی» و «طرح‌واره‌های قدرتی». از جمله مسائل مهمی که در ساخت یک صورت زبانی از سوی سخنگوی زبان مورد توجه قرار می‌گیرد و در شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری نیز بسیار حائز اهمیت می‌نماید، «زاویه دید» وی نسبت به آن موقعیت یا پدیده خاص است. این که سخنگو از چه زاویه‌ای به موقعیت چیزی نسبت به چیز دیگر نگاه می‌کند، به شکل‌گیری صورت‌های زبانی مختلفی منجر می‌شود. جملات ۶ و ۷ را در نظر بگیرید:

1. Schema Theory
2. F. Bartlett
3. J. Field

۶) اتومبیل درستی روی اون گوداله.

۷) اون گودال درست زیر اتومبیل منه.

در جمله ۶ جایگاه «اتومبیل» نسبت به «گودال» تعیین شده است. بنابراین، «گودال» به عنوان نقطه ارجاع عمل کرده است، که توسط آن می‌توان به موقعیت «اتومبیل»، که در این جمله عنصر متغیر است، پی برد. در جمله ۷، وضعیت «گودال» نسبت به «اتومبیل» سنجیده شده و به این ترتیب «اتومبیل»، در این جمله، نقطه ارجاع است. نکته این جاست که جمله اول از نظر شم زبانی سخنگوی فارسی زبان طبیعی تر به نظر می‌رسد. بزرگ‌تر بودن، به لحاظ اندازه، نگهدارنده بودن، برجسته بودن و غالباً ثابت بودن یک عنصر باعث می‌شود که به عنوان نقطه ارجاع تلقی شود (لی، ۲۰۰۱: ۲۰-۱۹). معمولاً نقطه ارجاع با مستطیل و عنصر متغیر با دایره نشان داده می‌شوند. در صورتی که شاهد نوعی حرکت یا تغییر جهت عنصر متغیر نسبت به نقطه ارجاع باشیم، آن را با پیکان نشان می‌دهیم.

۴. توصیف و تحلیل داده‌ها

۱.۴. معنی عینی و معنی ضمنی

به طور کلی، افعال را می‌توان در زبان‌های طبیعی و به لحاظ معنایی در دو گروه دارای «معنی عینی»^۱ و دارای «معنی ضمنی»^۲ طبقه‌بندی کرد. «معنی عینی» یک فعل، یا آنچه در معنی‌شناسی زیر عنوان «معنی صریح» یک فعل مطرح می‌شود، ناشی از عمل کرد آن در جهان خارج است. یعنی در جهان خارج قابل مشاهده است. «معنی عینی» فعل مرکبی مانند «به سرکردن»، زمانی قابل درک است که شخصی چیزی را بر سرش بگذارد و یا در مورد فعل مرکب «موداشتن»، زمانی این فعل معنی می‌یابد که این ویژگی بر روی مصداقی تحقق بیابد. بر اساس آنچه در بخش ۳ در مورد ماهیت طرح‌واره‌های تصویری گفته شد، به دلیل انتزاعی بودن این طرح‌واره‌ها، بدیهی است که نمی‌توان برای افعال دارای معنی عینی، طرح‌واره‌ای در نظر گرفت. به عبارت دیگر، از آن جاکه عمل کرد این دسته از افعال در جهان خارج عینی است،

1 . denotative meaning

2 . connotative meaning

در نظر گرفتن طرح‌واره تصویری برای آن‌ها ناممکن است. گاه افعال در معنایی غیر از معنی صریح خود به کار می‌روند، در این صورت با «معنی ضمنی» آن‌ها سروکار داریم. برای درک بهتر «معنی ضمنی» می‌توان از جمله «هوشنگ دستش کج است.» بهره گرفت. معنی صریح این جمله به «دست» هوشنگ اشاره دارد که به لحاظ فیزیکی «کج» است. اما در مقابل، همین جمله دارای معنی خاصی نیز هست. این معنی ضمنی به ما می‌گوید که «هوشنگ دزد است.» معنی ضمنی، خود دارای دو گونه «معنی مجازی» و «معنی استعاری» است. در باب معنی مجازی صرفاً به ذکر این مطلب بسنده می‌کنیم که در فرایند «مجاز»، عنصر یا واحدی از روی محور هم‌نشینی حذف شده و معنی خود را از طریق واحد هم‌نشین و مجاور خود به شنونده انتقال می‌دهد. به این ترتیب، واژه هم‌نشین معنی جدیدی پیدا کرده است (صفوی، ۱۳۷۹: ۲۴۶-۲۲۹).

فعل مرکب «پاشدن» دارای معنی مجازی است. صورت اولیه و اصلی این فعل «برپاشدن»، به معنی «ایستادن» است. با حذف عنصر «بر»، فعل «پاشدن» هم‌چنان معنی «ایستادن» را حفظ کرده است، با این تفاوت که این معنی مجازی است، زیرا «پا» به جای «برپا» عمل می‌کند و اصلاً به معنی عضوی از اعضای بدن یعنی «پا» نیست. برای افعالی که دارای معنی مجازی‌اند نیز ترسیم طرح‌واره تصویری امکان‌پذیر نیست. این مسئله به این دلیل است که از یک سو واحدی از زنجیره فعل حذف شده، که در ترسیم طرح‌واره دخیل است، و از سوی دیگر اگر آن را به زنجیره اضافه کنیم، آن‌گاه معنی واژه، عینی و صریح می‌شود.

همان‌طور که در بخش ۳ گفته شد، در استعاره، بر حسب تشابه، واژه‌ای به جای واژه‌ای دیگر به کار می‌رود. معنی فعل مرکب «دست کشیدن»، در جمله ۸، نیز نمونه دیگری از معنی استعاری است.

۸) احمد از اون کار دست کشید.

فعل مرکب «دست کشیدن» علاوه بر معنی عینی خود، که «کشیدن دست بر چیزی» است، به معنی استعاری «ترک کردن و انجام ندادن کار» نیز هست. همان‌گونه که در این نمونه مشاهده می‌شود، «دست کشیدن» از روی محور جانشینی انتخاب شده و در جمله قرار گرفته است. نکته مهم این جاست که تنها در مورد افعالی می‌توانیم به ترسیم طرح‌واره پردازیم که

بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد ...

اندام‌واژه در ساخت آن‌ها از معنی استعاری برخوردار باشد. در ادامه به بررسی مهم‌ترین طرح‌واره‌های تصویری خواهیم پرداخت.

۲.۴. طرح‌وارهٔ حجمی

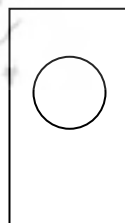
همان‌طور که پیشتر گفته شد، طرح‌واره‌های تصویری تنها در صورتی شکل می‌گیرند که انسان بتواند براساس تجربه‌ای که کسب کرده، مفهومی را درک کند. در واقع، درک یک مفهوم هم‌زمان است با شکل‌گیری طرح‌وارهٔ مربوط به آن در ذهن. این تجربه گاه از طریق دیدن وضعیت چیزی در جهان خارج کسب می‌شود و گاه با قرارگرفتن خود انسان در شرایطی مشابه (جانسون، ۱۹۸۷: ۲۳). نمونهٔ این تجلی طرح‌واره‌ای در کلام را می‌توان در فعل مرکب «دل‌داشتن» مشاهده کرد. برای این منظور، دو جملهٔ ۹ و ۱۰ را در نظر بگیرید:

۹) شترمرغ با این هیكلش، باید دست کم یک کیلو «دل» داشته باشه.

۱۰) معلومه امیر خیلی «دل» داره که می‌تونه بره شکار.

با کمی دقت در معنی این دو جمله به راحتی می‌توان به تفاوت معنی فعل مورد نظر در آن‌ها پی برد. این فعل دو معنی عینی و ضمنی دارد. در جملهٔ ۹ و در معنی عینی، به عضوی از بدن یعنی «قلب» اشاره دارد، ولی آن‌چه از جملهٔ ۱۰ استنباط می‌شود، معنی استعاری این فعل است. «جرات‌داشتن و شجاع بودن» به صورت استعاری و در قالب فعل «دل‌داشتن» در جمله قرار گرفته است. طرح‌وارهٔ تصویری این فعل را می‌توان به صورت ۱۱ در نظر گرفت.

(۱۱)



در این طرح‌واره، نقطهٔ ارجاع «امیر» است که به شکل مستطیل نشان داده شده و «جرات و شجاعت»، به عنوان ویژگی بارز «امیر» و زیر عنوان عنصر متغیر، درون نقطهٔ ارجاع قرار گرفته

است. به این ترتیب، انسان، بدن خود، یا شخص دیگری مانند «امیر»، را مانند ظرفی دارای حجم تصور می‌کند، که نه تنها بسیاری چیزهای مادی می‌توانند درون آن قرار گیرند، بلکه خصوصیات و ویژگی‌های فردی نیز این قابلیت را دارند که مظروف به حساب آیند. شکل‌گیری طرح‌واره حجمی را می‌توان در مورد افعال مرکب دیگری مانند «به‌گردن‌افتادن» و «دهان‌بستن» نیز مشاهده کرد.

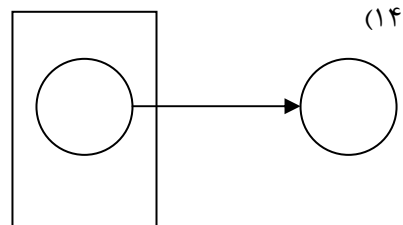
۳.۴. طرح‌واره حرکتی

انسان، در زندگی روزمره، شاهد حرکت موجودات مختلف و پدیده‌های متحرک و متعدد است و براساس این تجربه، طرح‌واره حرکتی در ذهنش شکل می‌گیرد (جانسون، ۱۹۸۷: ۱۱۴). همه این تجارب باعث می‌شوند تا او بتواند در مورد سایر پدیده‌ها و مواردی، که به لحاظ فیزیکی قادر به حرکت نیستند، این ویژگی را تعمیم داده و در ذهن خود آن‌ها را تصور کند. شکل‌گیری این طرح‌واره را می‌توان در مورد فعل مرکب «از کمر افتادن» ملاحظه کرد.

(۱۲) دیروز وقتی رو نردبوم بودم، از کمر افتادم روی میز.

(۱۳) امروز از شدت کار زیاد از کمر افتادم.

فعل «از کمر افتادن» در جمله ۱۲ دارای معنی عینی است. فردی از بالای نردبام به پایین سقوط کرده و از سمت کمر به زمین برخورد می‌کند. همین فعل در جمله ۱۳ دارای معنی استعاری «خسته‌شدن و توانایی و انرژی خود را از دست دادن» نیز هست، به این معنی که فردی که از «توانایی و انرژی» برخوردار بوده، اکنون آن‌را از دست داده است. به این ترتیب، طرح‌واره تصویری ۱۴ را می‌توان برای آن در نظر گرفت:



بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد ...

«توانایی و انرژی فرد» عنصر متغیری است که در اثر کار زیاد، از بدن، یعنی نقطهٔ ارجاع، خارج شده است، به عبارت دیگر نوعی حرکت رخ داده است. در فعل «دل‌بستن» و «به‌بان آمدن» نیز شاهد شکل‌گیری همین نوع طرح‌واره هستیم.

۴.۴. طرح‌وارهٔ قدرتی

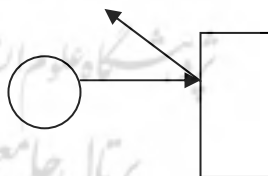
انسان، در طول روز، بارها با مانع و سدی پیش روی خود مواجه می‌شود و مجبور به نشان‌دادن عکس‌العمل‌های مختلف است. این مانع گاه باعث توقف انسان می‌شود و گاه باعث می‌شود که او مسیر انجام کارش را تغییر دهد و گاه نیز با موفقیت این مانع را از پیش روی بر می‌دارد (همان). (۴۷). برای نمونه به کاربرد فعل «پشت‌کردن» در دو جملهٔ زیر توجه کنید:

۱۵) علی تا من رو دید، بهم پشت کرد.

۱۶) احمد به پیشنهادی که بهش شد، پشت کرد.

معنی فعل «پشت‌کردن»، در جملهٔ ۱۵، عینی است، اما این فعل در جملهٔ ۱۶ معنی استعاری دارد. «احمد» با مسئله‌ای روبرو شده که نوعی «پیشنهاد» است. می‌توان این «پیشنهاد» را به‌عنوان مانعی بر سر جریان زندگی احمد در نظر گرفت و طرح‌وارهٔ ۱۷ را برای آن ترسیم کرد.

(۱۷)

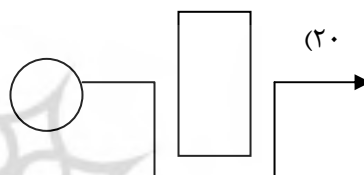


«احمد» پیشنهاد را نپذیرفته، بنابراین شاهد ادامهٔ حرکت پیکان در جهت مخالف «مانع» هستیم. به این ترتیب، او به این «پیشنهاد» پشت کرده است. نمونهٔ دیگر این نوع طرح‌واره را در فعل «سرزدن» می‌بینیم. این فعل، در جملهٔ ۱۸، معنی عینی، و در جملهٔ ۱۹ معنی استعاری «ملاقات‌کردن» دارد.

(۱۸) به اون توپ سر زن.

(۱۹) بعد از مخالفت اداره آموزش، محمود برای گرفتن تأییدیه مجبور شد به دایی‌اش که رییس دانشگاه است سر بزند.

«محمود»، به‌عنوان عنصر متغیر، درمقابل مانعی مانند «عدم دریافت تأییدیه»، این مانع را با «سرزدن» به «رییس دانشگاه» دور می‌زند. می‌توان طرح‌واره ۲۰ را برای نمایش چنین حالتی در نظر گرفت.

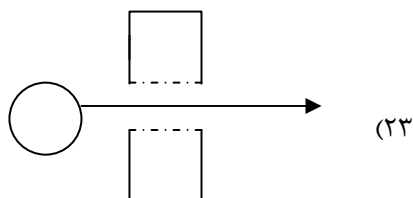


به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، فعل «ازپا انداختن» را در دو جمله زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

(۲۱) پلیس با شلیک گلوله دزد را ازپا انداخت.

(۲۲) مهدی بالاخره گول بی‌پولی را ازپا انداخت.

در جمله ۲۱ «پلیس با شلیک گلوله‌ای دزد را به‌زمین انداخته است». بنابراین شاهد معنی عینی این فعل هستیم. «ازپا انداختن»، به‌جای «ازبین بردن»، در مفهوم استعاری، در جمله ۲۲ قرار گرفته است. «بی‌پولی» مانند سدی بزرگ در برابر «مهدی» قرار داشته و او توانسته است این سد را ازبین ببرد. طرح‌واره ۲۳ این مفهوم را نشان می‌دهد:



۵.۴. فعل‌های افزوده

براساس آن‌چه در مورد انواع طرح‌واره‌های تصویری گفته شد، بسیاری از فعل‌های مرکب اندام‌بنیاد زبان فارسی را می‌توان مورد بررسی معنایی قرار داد، اما در این میان برخی از فعل‌های مرکب در شرایطی قرار دارند که از طریق هیچ‌یک از طرح‌واره‌های مطرح‌شده قابل ارزیابی نیستند. سه نمونه از این فعل‌ها را می‌توان در جملات ۲۴، ۲۵ و ۲۶ مشاهده کرد:

(۲۴) هر قدر به پاش افتادم قبول نکرد.

(۲۵) اونقدر بهش بی‌محلی کردم تا از رو رفت.

(۲۶) خیلی به این و اون رو زدم تا کارم راه بیفته.

فعل‌های «به‌پافتادن»، «ازرو رفتن» و «روزدن»، از طریق هیچ‌یک از طرح‌واره‌ها قابل توجیه و تبیین معنایی نیستند. بنابراین، دو راه‌کار را می‌توان در پیش گرفت. نخست این‌که برمبنای این فعل‌های افزوده مدعی شویم که دیدگاه معنی‌شناسان شناختی نارسا است و دوم این‌که با الگوگیری از آن‌چه این دسته از معنی‌شناسان مطرح کرده‌اند، طرح‌واره‌های تازه‌ای در نظر بگیریم. شاید بتوان از طریق درپیش‌گرفتن راه‌کار دوم، توجیه معنایی قابل قبولی برای تعدادی دیگر از فعل‌ها ارائه داد، اما با این روش نه‌تنها به محدودیت‌نشانها در ترسیم طرح‌واره‌های تصویری پی می‌بریم، بلکه اصل اقتصاد^۱ را نیز نقض کرده‌ایم، ضمن این‌که، باتمامی این‌اوصاف، مسئله در کلیت خود لاینحل باقی خواهد ماند و مجموعه وسیعی از افعال مرکب در هیچ‌یک از این طرح‌واره‌ها نخواهد گنجد. بنابراین، طرح‌واره‌های تصویری، حتا اگر تا بی‌نهایت گسترش یابند، از کارایی توجیهی برخوردار نیستند.

اکنون باید مشخص شود، چرا برخی از اندام‌واژه‌ها، در عمل، صرفاً با برخی از فعل‌های هم‌کردی در ترکیب قرار می‌گیرند؟ چرا در زبان فارسی فعلی مانند «دست‌زدن» داریم ولی «دست‌گذشتن» را به‌کار نمی‌بریم؟ چرا برای برخی از افعال به وقوع حرف اضافه نیاز داریم و در

1. economic principle

برخی این حرف اضافه حذف می‌شود؟ برای نمونه، چرا در زبان فارسی «دل‌افتادن» احتمال وقوع ندارد، ولی «به‌دل‌افتادن» به‌کار می‌رود.

در شکل‌گیری یک فعل مرکب، فعل هم‌کردی نقش اساسی و مهمی دارد. این فعل هم‌کردی است که با توجه به هسته معنایی خاص خود، اندام‌واژه مناسب را برای هم‌نشینی انتخاب می‌کند. برای مثال، هسته معنایی فعل «داشتن»، «مالکیت و دارا بودن چیزی» است. چنین فعلی در انتخاب اندام‌واژه هم‌نشین محدودیتی ندارد و به‌همین دلیل، فعل‌هایی چون «سرداشتن»، «دست‌داشتن» و غیره را در زبان فارسی به‌کار می‌بریم، زیرا فعل «داشتن» بسیار کلی است و ویژگی خاصی را از اندام‌واژه نمی‌طلبد. افعالی مانند «کردن» و «شدن» نیز این گونه‌اند. اما بسیاری از فعل‌های هم‌کردی، اندام‌واژه‌ای را برمی‌گزینند که از عهده بازنمایی هسته معنایی آن‌ها برآید. به‌عنوان نمونه، اهل زبان فعل «گوش‌دادن» را همواره به‌کار می‌برند اما هرگز نشنیده‌ایم که کسی از فعل «آبرودادن» استفاده کند. هسته معنایی فعل «دادن»، «واگذاری، اختصاص‌دادن و سپردن» است. بنابراین، فعل هم‌کردی موردنظر، اندام‌واژه‌ای را برمی‌گزیند که توانایی بازنمایی این هسته معنایی را داشته باشد. آشکار است که «گوش» عضو شنیداری بدن است. یعنی فردی که از این عضو استفاده می‌کند، در واقع توانایی شنیداری خود را به‌کار گرفته و «گوش» را در معرض صداها در جهان خارج قرار می‌دهد. گویی «گوش» و توانایی خاص آن را به‌دست صداهای بیرونی و محیط پیرامون خود سپرده است. به‌عبارت‌دیگر، «گوش» می‌تواند، به‌دلیل هسته معنایی خود، در هم‌نشینی با «دادن» قرار گیرد و به‌همین دلیل، توسط فعل، انتخاب می‌شود. آشکار است که اندام‌واژه «آبرو» از چنین توانایی برخوردار نیست. بنابراین، باید نوعی تناسب میان هسته معنایی فعل هم‌کردی و هسته معنایی اندام‌واژه وجود داشته باشد تا در کنار هم قرار گیرند و فعل مرکب را تشکیل دهند.

مسئله دیگر در مورد وقوع یا عدم وقوع حرف اضافه در فعل مرکب است. چرا فارسی‌زبانان از فعل «به‌دل‌افتادن» استفاده می‌کنند اما فعل «دل‌افتادن» را به‌کار نمی‌برند؟

حرف اضافه تنها زمانی در ترکیب فعل مرکب حضور دارد که نقش معنایی داشته باشد و مؤلفه معنایی خاصی را به فعل بیافزاید. این که چه نوع حرف اضافه‌ای در فعل مرکب ظاهر شود، از طریق فعل هم‌کردی تعیین می‌شود. این انتخاب نیز با توجه به هسته معنایی فعل هم‌کردی صورت می‌گیرد. وقوع دو حرف اضافه «به» و «از» را در دو فعل مرکب «به‌دل‌افتادن» و «ازپافتادن» می‌توان بررسی کرد. هسته معنایی حرف اضافه «به»، ضمن این که نماینده نوعی

بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد ...

حرکت است، «ورود به مکان، محل یا مقصدی» را نشان می‌دهد. به‌همین دلیل، در فعل «به‌دل‌افتادن» گویی چیزی وارد «دل» می‌شود. حرف اضافه «از»، برعکس، نماینده نوعی حرکت در جهت مخالف است، یعنی «خروج از مکان، محل یا مبدأ». باید توجه داشت که فعل هم‌کردی «افتادن» نیز دارای مؤلفه معنایی «حرکت» است و همین تناسب باعث می‌شود تا یکی از این دو حرف اضافه انتخاب شود. در صورتی که حرف اضافه، نقش معنایی نداشته باشد، حذف خواهد شد. این رفتار زبانی را می‌توان در نمونه ۲۷ مشاهده کرد.

۲۷) الف. چه بلایی بر سرمان آمد.

ب. چه بلایی سرمون اومد.

جمله ۲۷) ب. صورت گفتاری ۲۷) الف. است که در آن «بر» حذف شده، زیرا از نقش معنایی بر روی محور هم‌نشینی برخوردار نیست و قابل حذف است. حذف این عنصر در معنی فعل مرکب نارسایی وارد نمی‌کند. در حالتی دیگر ممکن است حرف اضافه، نقش معنایی داشته باشد ولی حذف شود. نمونه آن را در فعل «پاشدن» می‌بینیم که صورت اولیه آن «برپاشدن» بوده است. دلیل حذف «بر»، در شرایطی که حضورش ضروری بوده، «افزایش و کاهش معنایی» است. باید توجه داشت که حضور یا حذف حرف اضافه، در فعل مرکب، می‌تواند به اندام‌واژه مربوط شود، هرچند که نوع حرف اضافه را فعل هم‌کردی تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی، به دلیل کاهش معنایی، حرف اضافه حذف می‌شود، بار معنایی آن به اندام‌واژه منتقل و توسط آن بازنمایی می‌شود. بنابراین، حذف حرف اضافه زمانی رخ می‌دهد که اندام‌واژه هم‌نشین از عهده چنین بازنمایی برآید. یعنی اندام‌واژه باید بتواند علاوه بر حفظ «هسته معنایی» خود و فعل هم‌کردی، «هسته معنایی» حرف اضافه محذوف را نیز بنمایاند.

۵. نتیجه‌گیری

هرچند برای بسیاری از فعل‌های مرکب اندام‌بنیاد، مانند «ازپانداختن»، «ازبین‌بردن»، و «سرزدن»، از طریق ترسیم طرح‌واره‌های تصویری، می‌توان توجه شناختی مناسبی ارائه داد، ولی تعداد زیادی از افعال، مانند «به‌پافتادن»، «ازرورفتن» و «روزدن»، را از این طریق نمی‌توان مورد ارزیابی معنایی قرار داد. بنابراین، رویکرد معنای‌شناسی شناختی در این زمینه کارآیی لازم

و مطلوب را ندارد. باتوجه به طرح‌واره‌های متعددی که ارائه شد، نشان دادیم که عامل اصلی شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری «هسته معنایی» افعال مرکب اندام‌بنیاد است و تفاوت در شکل ظاهری طرح‌واره‌ها را باید در تمایز میان «مؤلفه‌های معنایی» هسته‌های معنایی آن‌ها جستجو کرد.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴). «فعل مرکب در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۹۶-۱۴۹.
- صفوی، کوروش (۱۳۷۹). درآمدی بر معناشناسی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۲). «بحثی درباره طرح‌واره‌های تصویری از دیدگاه معناشناسی شناختی». نامه فرهنگستان، ۱۶، ۸۵-۶۵.
- Evans, V. and M. Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Great Britain: Edinburgh University Press.
- Field, J. (2003). *Psycholinguistics*. London and New York: Routledge.
- Johnson, M. (1987). *The Body in the Mind*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Lee, D. (2001). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. New York: Oxford University Press.